استقلال   خپلواکی

www.esteqlaal.net

نویسنده: مرجان کمال
بازنگری و تبصره: حمید انوری

دوشنبه ۰۸ دسامبر ۲۰۲۵

از لابلای کتاب ماندگار

"افغانستان در تلاطم تاریخ"

قسمت پنجاه و چهارم

کتاب ماندگار "افغانستان در تلاطم تاریخ" را پی میگیریم. حیف است که نمی شود و قادر هم نیستم تا صفحه به صفحه و سطر به سطر به این کتاب پر مغز و ماندگار بپردازم، اما در حد توان اندک خود، تلاش میکنم، جسته و گریخته و از لابلای این کتاب بی مثل و مانند و نهایت هم دلچسپ و آموزنده و پرمغز، قسمت هائی را بازنگری نموده و آن قسمت ها را اندکی سبک و سنگین نموده و گویا در همان اندک توان خود، به آن بپردازم، تا چه قبول افتد و چه اندر نظر آید.

در این مبحث می پردازم به قسمت دیگری از آن کتاب دلچسپ و آموزنده. یک نامه که روانشاد "مرجان کمال" از کابل نازنین به یک دوست شیرین خود نوشته بوده اند و برای ما به یادگار مانده است:

"... به من بسیار مهم است که این جا باشم و به پاریس فرار نکنم، و از طرف دیگر آمدن و دانستن حقایق در مورد دیوها برایم حق الویت را دارند، زیرا معلومدار من چیزی که به پدرم ارتباط می گیرد کشف نکرده ام، که مرا زمانیکه طفل بودم چه گونه آزار و اذیت کرده است و همین دلیل بدبختی من است و فکر می کنم دلیل دیوانگی من است، البته به معنی مجازی آن، وقتی انسان بسیار قهر می باشد.

به سلامتی،

کابل، مرجان کمال.

اگست 2006 !"

از سطور فوق می شود برداشت نمود که روانشاد و زنده یاد"مرجان کمال"، به همان اندازه که به وطن آبائی خود و هموطنان شریف خود علاقه مند بوده اند، به همان اندازه و یا شاید هم بیشتر از آن از شخصی بنام" داکتر کمال سید" متنفر.

"کمال سید" که گویا باری متخصص روانشناسی در کابل بوده است، قرار معلوم خود به یک مشکل حاد روانی مبتلا بوده است و از آن رنج میبرده است، اما هرگز یا ندانست و یا هم می دانست و خود را به نافهمی می زد تا مردم نگویند"دیوانه " است. او تا هم اکنون که گویا در روز های اخیر عمر نکبت بار خود قرار دارد و در کدام بیمارستان روانی در کانادا، با مرگ دست و پنجه نرم میکند و...، چنان با امراض حاد روانی مبتلا بوده است که در توان طبابت نبوده تا کدام مداوا بر آن جست و جو کند...

از اینها که بگذریم، روانشاد "مرجان" را حتی در افغانستان و حتی در آن شرایط ناگوار، هیچ مشکلی آزار دهنده نبوده است، مگر به یاد آوردن پدری که دیوانه بوده است و خود نمی دانسته است و پدری که از امراض روحی و روانی متعددی، سخت در مضیقه بوده است و با اشکال مختلف آنرا بروز می داده است که روانشاد"مرجان" نیز تا آخرین دقایق زندگی پربار خویش، هرگز نخواست روی او را ببیند. میگویند حتی در بستر بیماری در شفاخانه هم حاضر نشد، او را بر بالین خود راه دهد.

نظر به یادداشت های روانشاد"مرجان"، که در کتاب ماندگارِ شان درج گردیده است و در بالا یک قسمت آنرا از نظر گذشتاندیم، او پدر خود را به مانند " یک دیو" در حافظه داشته است و در همین قسمت که در بالا نقل قول شده است، از آن پدرِ ناپدر، به عنوان "یک دیو" ذکر نموده اند که این خود ترس و نفرت بی انتها را میرساند. حال که اسمی از دیو بردیم، یک تعریف قبول شده هم از "دیو" بیآوریم، بد نخواهد بود:

دیو : ابلیس، اهرمن، اهریمن، روح پلید، شیطان، عفریت ...(دیکشنری آنلاین آبادیس)

و این روح پلید و اهریمن زشت و ابلیس و عفریت بوده است که حتی در افغانستان جنگ زده و شرایط بسیار بد زندگی و امنیتی و صحی و هزار و یک مشکل دیگر، برای خواهرک نازنین ما، زنده یاد"مرجان"، بهشت روی زمین بوده است و اما در همان بهشت هم یاد و خاطرات زشت یک دیو که اسم "پدر" را با خود به عاریه می کشیده است، او را سخت می آزرده است.

بیائید پدران خوب برای فرزندان خود باشیم و از خود یاد و خاطرات خوب برای فرزندان خود بجا بگذاریم.

salamwatanam@gmail.com

یاد و خاطرات آن دخت باوفای میهن جاودانه و روح و روان شان شاد باد!!!

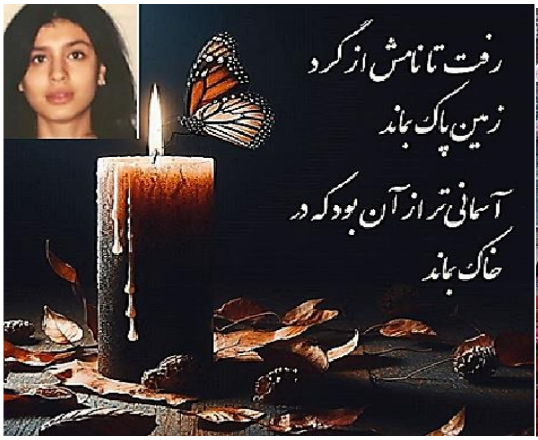

ادامه دارد...

salamwatanam@gmail.com